رویش روان شناسی، سال۱۰ ، شماره۳، شماره پیاپی ۶۰، خرداد ۱۴۰۰
Rooyesh-e-Ravanshenasi Journal(RRJ),10(3), 2021

نظریه مدیریت وحشت: مفاهیم نظری، پژوهش‌های تجربی و انتقادات

Terror management theory: Theoretical concepts, experimental research and Critics

محمود امیربیگی (نویسنده مسئول)
دانشجوی دکترای روانشناسی بالینی، گروه روانشناسی بالینی، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه شیراز .شیراز. ایران.
دکتر نیما قربانی
استاد روانشناسی، گروه روانشناسی بالینی، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی. دانشگاه تهران. تهران. ایران.

Mahmood Amirbeigi*
h.D Student, Department of clinical psychology, Faculty of psychology and education, University Of Shiraz. Shiraz. Iran.
amirbeigi.mahmood@gmail.com
Dr. Nima Ghorbani
Professor, Department of clinical psychology, Faculty of psychology and education, University of Tehran, Tehran, Iran.

چکیده

نظریه مدیریت وحشت (TMT، گرینبرگ، پیزینسکی و سولومون، ۱۹۸۶) میل به بقا را انگیزه زیربنایی برای رفتارهای انسان در نظر می‌گیرد. انسان با توجه به ظرفیت شناختی و قابلیت تفکر انتزاعی در مورد آینده، متوجه است که مرگش اجتناب‌ناپذیر است. همین امر وحشتی فلج‌کننده به‌وجود می‌آورد. انسان برای محافظت از خود در مقابل این وحشت، ساختاهای روانشناختی خاصی را گسترش داده است. جهان‌بینی فرهنگی و حرمت خود برآمده از آن، مهمترین ساختارهای دفاعی روانشناختی هستند. نظریه مدیریت وحشت با شکل دادن سه مفروضه بنیادی، این نظریه را به بوته‌ی آزمون نهاده است که عبارتند از: فرضیه برجستگی مرگ، دسترسی‌پذیری افکار مرتبط با مرگ و سپر اضطرابی. با وجود پشتوانه پژوهشی قوی، به این نظریه انتقادهایی نیز وارد است از جمله ابطال‌ناپذیری، یافته‌های مغایر، تبیین‌های جایگزین و عدم حساسیت به زبان و فرهنگ‌های غیرغربی. در نهایت بنظر می‌رسد، نظریه مدیریت وحشت، به نکته مهمی در رفتارشناسی انسان اشاره کرده است، که با رفع کاستی‌ها، یک نظریه‌ی قوی و جذاب در روانشناسی خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: *نظریه‌ی مدیریت وحشت، اضطراب مرگ، حرمت خود، جهان‌بینی فرهنگی، انتقادات.*

Abstract

Terror management theory (Greenberg, Pyszczynski & Solomon, 1986) considers the desire for survival as the underlying motivation for human behavior. Given his cognitive capacity and ability to think abstractly about the future, man realizes that his death is inevitable, which causes Paralysing terror. Man has developed certain psychological structures to protect himself from this terror. A cultural worldview can create self-esteem which together constitutes the most important psychological defense structures. Terror management theory has tested this notion by making three hypotheses: mortality salience, Death thought accessibility, and anxiety buffer. Against strong research supports, this theory has been criticized. Unfalsifiablity, conflicting findings, alternative explanations, and insensitivity to non-Western languages and cultures are among those criticisms. Finally, it looks like the theory of terror management has pointed to an important matter in human behavior, which will be a strong and attractive theory in psychology after eliminating its shortcomings.

Keywords: *Terror Management Theory, Death Anxiety, Self-Esteem, Cultural Worldview, Critics.*

نوع مقاله : تحلیلی **دریافت : آذر ۹۹** **پذیرش: اردیبهشت ۱۴۰۰** **ویرایش نهایی : اردیبهشت ۱۴۰۰**

مقدمه

وقتی از افراد در مورد مهمترین موضوعات ترسناک سوال پرسیده می‌شود، بندرت در مورد ترس از نیستی و فنا صحبت می‌کنند و عموما ترس‌هایشان از اموری همچون حیوانات، ارتفاع و یا حتی آینده مبهم است. عموما نیز نسبت به مرگ خود نگرش منفی و نامطلوب دارند، تمایلی به صحبت کردن در مورد آن نداشته و احتمال می‌دهند که افکار مرتبط با مرگ بر زندگی‌شان تاثیری ندارد (گرینبرگ،

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1400.10.3.1.5]

پیزینسکی و سولومون[1]، ۱۹۸۶). نظریه‌پردازانی همچون گرینبرگ و همکاران (۱۹۸۶) تلاش کرده‌اند تا موضوع مرگ را به فضای آزمایشگاهی آورده و در مورد واکنش‌های افراد به پژوهش بپردازند. این نظریه‌پردازان ملهم از انسان‌شناسِ فرهنگی، بِکر[2]، بنیان نظریه مدیریت وحشت[3] (TMT) را بنا نهادند. نظریه TMT، به انسان به عنوان موجودی با انگیزه‌ی زیربنایی میل به بقا نگاه می‌کند. تمام تلاش افراد صرفا در راستای همین انگیزه است. از طرف دیگر، افراد با توانایی تفکر انتزاعی و قابلیت اندیشیدن در مورد آینده، متوجه مرگ خود نیز هستند. تنازع بین این دو (میل به بقا از طرفی و مرگ اجتناب‌ناپذیر از طرف دیگر)، وحشتی فلج کننده را بهمراه خواهد داشت. کل نظریه TMT، در مورد این که افراد با این وحشت چه می‌کنند، صحبت می‌کند. ادعای این نظریه مبنی بر این است که افراد از مکانیسم‌های دفاعی خاصی برای مقابله با این وحشت بهره می‌برند. جهان‌بینی فرهنگی[4] و حرمت خود[5] برآمده از رفتارهای مبتنی بر فرهنگ و استانداردها، از وحشت حاصل از مرگ اجتناب‌ناپذیر جلوگیری خواهد کرد.

ایده‌های اساسی این نظریه را باید در روانشناسی اجتماعی، روانکاوی، روانشناسی تکاملی و روانشناسی وجودی جستجو کرد. اشاره به مفاهیم مرتبط با فرهنگ و رفتارهای مبتنی بر استانداردهای اجتماعی در روانشناسی اجتماعی، نگاه به انسان به عنوان موجودی با انگیزه میل به بقا و آثار روانشناختی آن در روانشناسی تکاملی، ناهشیار بودن تمام فرآیندهای توصیفی مبتنی بر نظریه TMT و در عین حال اثرگذاری قوی بر رفتار و تصمیمات ریشه در روانکاوی و نحوه پاسخ‌دهی به یکی از محوری‌ترین دغدغه‌های وجودی یعنی مرگ در روانشناسی وجودی قابل پیگیری است (گرینبرگ، کول[6] و پیزینسکی، ۲۰۰۴). با این وجود انتقادات پراکنده‌ای هم از نظریه شده است و بعضا به مشکلاتی که در آن وجود دارد اشاره داشته‌اند. ضروریست که بعد از آشنایی با نظریه، به انتقادات پرداخته شود تا دیدی دقیق و درست نسبت به آن پیدا کرد. از این رو، در این مقاله ابتدا به شرح نظریه خواهیم پرداخت و مفروضات آن را بیان می‌کنیم، سپس به انتقادات وارده می‌پردازیم. در انتها نیز جمع‌بندی خود را ارائه خواهیم کرد.

نظریه مدیریت وحشت

نظریه‌ی مدیریت وحشت (TMT) بر بنیانِ نظریات اخیر انسان‌شناسِ فرهنگی، بِکر (۱۹۷۱/۱۹۶۲، ۱۹۷۳، ۱۹۷۵؛ به نقل از روتلج و وِس[7]، ۲۰۱۹) بنا نهاده شده است که تفاوتِ بین انسان و دیگر موجودات را در اندازه و پیچیدگی مغز می‌بینند. این امر، در انسان ظرفیت ذهنی را شکل می‌دهد که به موجب آن فرد از هستیِ خویش و گذر زمان آگاهی می‌یابد. همین برتری ذهنی، در کنار ابزارهای دیگر همچون زبان، مزایای حیاتی برای انسان به باور می‌آورد، مزایایی همچون توانایی پیش‌بینی آینده، برنامه‌ریزی، همکاری بین اعضا و غلبه بر چالش‌های محیطی. با این وجود، این توانایی یک جنبه تاریک نیز دارد: ظرفیت اندیشیدن به هستیِ خویش به همراه توانایی تامل در مورد آینده، بشر را از مرگ اجتناب‌ناپذیرش آگاه می‌کند. TMT ادعا دارد که اطلاع فرد از مرگ خویش، به دلیل تعارض با تمایل ذاتی برای بقا که بین تمام اعضای گونه مشترک است، مشکل‌زاست. دانستن این امر که فرد محکوم به مرگ است، در کنارِ میل به ادامه حیات، پتانسیلی برای یک وحشت وجودیِ مختص انسان به وجود می‌آورد.

نقش جهان‌بینی فرهنگی و حرمت خود

براساس TMT، در صورتی که وحشتِ وجودی افراد، فرونشانی نشود، با بسیاری از رفتار و تفکراتش تداخل خواهد داشت (گرینبرگ، پیزینسکی و سولومون، ۱۹۸۶). نظریه‌پردازان TMT ادعا دارند، انسان‌ها سیستم دفاع روانشناختی شکل داده‌اند تا دغدغه‌مندی نسبت به

[1] Greenberg, Pyszczynski & Solomon
[2] Becker
[3] Terror Management Theory (TMT)
[4] Cultural Worldviews
[5] Self-Esteem
[6] Koole
[7] Routledge & Vess

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1400.10.3.1.5]

افکار مرگ از هشیاری خارج و پتانسیل تضعیف‌کننده آن، محدود شود (گرینبرگ و همکاران، ۱۹۸۶). راهبردی که فرد جهت مدیریت ترس از مرگ بهره می‌برد، سرمایه‌گذاری وسیع در سیستم اعتقادی فرهنگی (جهان‌بینی فرهنگی) و حرمت خود است. جهان‌بینی‌فرهنگی، مفهومی نمادین[۱]، مشترک و ساختاریافته[۲] از حقیقت است که به هستی بشر حسی از معنا[۳]، نظم[۴] و تداوم[۵] می‌بخشد. حرمت خود یک حس عمومی مبتنی بر قهرمان[۶] بودن فرد، در بافتاری از سیستم معنادهی فرهنگی است. به بیان واضح‌تر، فرد با زیستی منطبق با باورهای فرهنگی، به شکلی که آن باورها به صورتی واحد و منسجم شده با شخصیتش باشد، حسی از ارزشمندی احساس می‌کند. در نهایت، جهان‌بینی فرهنگی و حرمت خود، در فرد حسی از تعالی‌یافتگی[۷] از مرگ یا جاودانگی[۸] به وجود می‌آورد، که می‌تواند به صورت واقع[۹] یا نمادین باشد. جاودانگی واقعی اشاره به باورهایی همچون زندگی پس از مرگ دارد و جاودانگی نمادین به باورهایی مبتنی بر تداوم نمادین خود[۱۰] (به عنوان مثال، نسل‌های بعدی خانواده، انجام کارهای هنری، یا پرداختن به نوشتن)، که حتی با مرگ فیزیکی فرد همچنان در فرهنگ فرد به حیات خود ادامه می‌دهند، اطلاق می‌شود. به این ترتیب، حرمت خود، با زندگی کردن فرد منطبق با استانداردها و ارزش‌های فرهنگی و در نتیجه پیشروی در مسیر تعالی از مرگ، کسب می‌شود (اسچیمل، هیز و شارپ[۱۱]، ۲۰۱۹؛ به نقل از روتلج و وِس، ۲۰۱۹).

فرضیه برجستگی مرگ[۱۲]

بر اساس فرضیه برجستگی مرگ (MS) یادآوری مرگ، انگیزه افراد را برای تایید باورهای جهان‌بینی فرهنگی و افزایش و تقویت حرمت خود بیشتر می‌کند. به بیان دیگر، اگر کارکرد جهان‌بینی فرهنگی و حرمت خود، کاهش نگرانی‌های مرتبط با مرگ است، بنابراین یادآوری مرگ برای افراد، نیازشان به استفاده از این دفاع‌های روانشناختی را بالا خواهد برد. مطالعات بسیاری نشان داده‌اند که برجسته کردن مختصر مفهوم مرگ در افراد، باعث بالا رفتن دفاع‌های مرتبط با جهان‌بینی و دنبال کردن فعالیت‌هایی که بالقوه افزایش‌دهنده‌ی حرمت خود است، می‌شود. این یافته در فرهنگ‌های غربی (آمریکا، کانادا، ایتالیا، آلمان، و اسرائیل) و غیر غربی (ژاپن، ایران، چین، و هند) به دست آمده است (پیزینسکی، سولومون و گرینبرگ، ۲۰۱۵).

فرضیه دسترسی‌پذیری افکار مرتبط با مرگ[۱۳]

فرضیه‌ی اساسی دوم نظریه TMT، فرضیه دسترسی‌پذیری افکار مرتبط با مرگ (DTA) نامیده می‌شود. این مفروضه برعکس مفروضه MS است و بیان می‌کند: اگر کارکرد جهان‌بینی فرهنگی و حرمت خود، دفاع از فرد در مقابل افکار مرتبط با مرگ است، بنابراین تهدید یا ضعیف کردن این ساختارهای روانشناختی موجب افزایش دسترسی‌پذیری افکار مرتبط با مرگ خواهد شد. DTA معمولا با استفاده از تکلیف تکمیل کردن لغات ناقص انجام می‌شود. به این ترتیب که به افراد لیستی ۲۰ تا ۲۵ لغتی ناقص داده می‌شود و از آنها خواسته می‌شود که با اولین لغتی که به ذهن‌شان می‌رسد، لغاتی معنادار ارائه کنند (وِبر، ژانگ، اسچیمل و بلاتر[۱۴]، ۲۰۱۵). بعضی از لغات در لیست به شکلی‌اند که هم می‌توان به عنوان لغتی مرتبط با مرگ تکمیل شوند و هم به صورت لغتی نامرتبط با مرگ. به عنوان مثال، - م – م ه، که هم می‌تواند به صورت قمقمه (لغتی نامرتبط با مرگ) و هم به صورت جمجمه (لغتی مرتبط با مرگ) تکمیل شود. پژوهش‌ها نشان داده است که در صورت ضعیف شدن آن ساختارهای دفاعی (جهان‌بینی فرهنگی و حرمت‌خود)، افراد بیشتر لغات مرتبط با مرگ ارائه می‌دهند (وِبر و همکاران، ۲۰۱۵؛ هیز و اسچیمل، ۲۰۱۸)

---

[1] symbolic conceptions
[2] constructed
[3] meaning
[4] order
[5] permanence
[6] heroic
[7] transcendence
[8] immortality
[9] literal
[10] self
[11] Schimel, Hayes & Sharp
[12] Mortality Salience Hypothesis
[13] Death-Thought Accessibility (DTA)
[14] Webber, Zhang & Blatter

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1400.10.3.1.5]

فرضیه سپر اضطرابی[1]

پیش از نظریه TMT نیز پژوهش‌های متعددی نشان داده بودند که حرمت خود بالا با بهزیستی روانی رابطه‌یِ مثبت و با بدکارکردی همچون اضطراب، رابطه منفی دارد (روزنبرگ[2]، ۱۹۶۵؛ دینر، ایمونز، لارسون و گریفین[3]، ۱۹۸۵؛ به نقل از سولومون، گرینبرگ و پیزینسکی، ۱۹۹۱). با این وجود، اغلب این پژوهش‌ها از نوع همبستگی بود و به صورت نظری مشخص نبود که چرا حرمت خود با بهزیستی روانی رابطه دارد. تعداد محدودی از نظریه‌ها، حرمت خود را به عنوان انگیزشی مرکزی برای بسیاری از انواع رفتارهای اجتماعی بشر در نظر می‌گرفتند. از جمله آن نظریه‌ها می‌توان به نظریه همانندسازی با گروه‌های موفق[4]، کاهش ناهمخوانی[5]، نگرش‌های خود-خدمت‌رسان[6] و اثرگذاری هنجار اجتماعی[7] اشاره کرد (روتلج و وِس، ۲۰۱۹). اگرچه این نظریه‌ها و دیگر نظریه‌های خُرد، تمایل به حفظِ ارزیابی مثبت از خود[8] را امری بنیادی برای حرمت خود در نظر می‌گیرند، توضیحی در مورد چگونگی رشد و کمک‌رسانی این سازه روانشناختی ارائه نمی‌دهند. نظریه TMT برای فراهم کردن این توضیح شکل گرفته است (گرینبرگ، پیزینسکی و سولومون، ۱۹۸۶؛ پیزینسکی، گرینبرگ، سولومون، آرنت و اسچیمل[9]، ۲۰۰۴). براساس نظریه TMT، افراد به حرمت خود نیاز دارند، چون از آنها در مقابل اضطراب محافظت می‌کند. حرمت خود از اضطراب محافظت می‌کند، به دلیل اینکه یک نماد از مکانیزم دلبستگی است. مختصرا، خوب بودن در نگاه دیگران، نشانی از نزدیکی هیجانی به نماد محافظت‌کننده‌ی دلبستگی در کودکی است، که این امر کاهنده ترس خواهد بود. با ورود به بزرگسالی نیز، ارتباط بین خوب بودن و داشتن حس محافظت شدن، به عمل کردن منطبق با استانداردهای فرهنگی و کسب حس امنیت گسترش می‌یابد. بنابراین، حرمت خود از افراد در مقابل ۱) تجربه‌ی عمومی اضطراب و ۲) افکار و نگرانی‌های مرتبط با مرگ، محافظت می‌کند (کِسل، هِیر و اسچیمل[10]، ۲۰۲۰).

پیش‌بینی‌های مفروضات نظریه TMT

براساس فرضیه‌ی برجستگی مرگ (MS)، دو پیش‌بینی شکل می‌گیرد که به صورت مفروضه ۱-الف و ۱-ب در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

فرضیه ۱-الف: یادآوری مرگ، اعتقاد افراد به ماندگاریِ فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌هایی را که حرمت خودشان برآمده از آنهاست، افزایش می‌دهد. شواهد ابتدایی در مورد فرضیه۱ -الف از پژوهش اخیر در تمایل به تحسین و خوب گفتن در مورد فرد متوفی به دست آمد. هیز[11] (۲۰۱۶) مشاهده کرد که افراد بعد از اینکه در مورد مرگ کسی فکر می‌کنند، تمایل دارند به صورت مثبت از خصوصیات فرد یاد کرده و ارزیابی‌شان از او مطلوب بود. هیز این گرایش را بازنمایی از میل به حفظ خاطرات مثبت می‌نامد و ریشه آن را در جاودانگی نمادین می‌داند. لفشین، گرینبرگ، سونک، دارِل و پیزینسکی[12] (۲۰۱۸)، نگرش افراد را نسبت به پیشرفت‌های فناوری پزشکی و احتمال گسترش نامحدود طول عمر[13] (ILE) بررسی کردند. در این پژوهش مشاهده شد که MS، نگرش مثبت افراد به ILE را افزایش می‌دهد؛ اما این افزایش صرفا در شرکت‌کنندگان غیرمذهبی بوده است. بعد از MS، افزایش نگرش مثبت به ILE را در افراد مذهبی مشاهده نمی‌کنیم، به این دلیل که زندگی پس از مرگ، منطبق با باورهای مذهبی‌شان است و ILE به مثابه رقیبی برای باورهای‌شان محسوب می‌شود.

---

[1] Anxiety-Buffer Hypothesis
[2] Rosenberg
[3] Diener, Emmons, Larsen & Griffin
[4] identification with successful groups
[5] dissonance reduction
[6] self-serving attributions
[7] normative social influence
[8] positive self-evaluations
[9] Arndt
[10] Kessel & Heyer
[11] Hayes
[12] Lifshin, Soenke & Darrell
[13] indefinite life extension (ILE)

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1400.10.3.1.5]

فرضیه ۱-ب: یادآوری مرگ، اتصال[۱] و ارزش‌گزاری[۲] افراد به تظاهرات[۳] فرهنگ مطلوب‌شان را بالا برده و متقابلا، اتصال و ارزش‌گزاری با تظاهرات فرهنگ‌های دیگر[۴] را کاهش خواهد داد. برای بررسی فرضیه ۱-ب، ابتدا به گروه آزمایش محرک یادآورنده مرگ (MS) و به گروه کنترل محرکی خنثی ارائه کردند. در مرحله بعد از آنها خواستند یکسری از اشیاء را ارزش‌گزاری کنند. بعضی از این اشیاء، قدیمی و تعدادی نیز نو بودند. افرادی که با محرک MS مواجه شده بودند نسبت به گروه کنترل، اشیاء قدیمی و احتمالا عتیقه[۵] را ارزشمندتر ارزیابی کردند. ارزش‌گزاری بیشتر برای اشیاء قدیمی به معنای اتصال و ارزش‌گزاری بیشتر فرد بر تظاهرات فرهنگیش است (همانگونه که فرضیه ۱-ب پیش‌بینی می‌کند) (مکَب، اسپینا و آرنت[۶]، ۲۰۱۶). همچنین، در مواجهه با محرک یادآورنده مرگ (MS)، تمایل افراد به شهرت، که یک جاودانگی نمادین محسوب می‌شود، به‌طوری که نام فرد همواره ماندگار خواهد ماند، افزایش می‌یابد. گرینبرگ، کوسلوف، سولومون، کوهن و لاندا[۷] (۲۰۱۰)، مشاهده کردند که MS، میل افراد به شهرت (مطالعه اول)، نشان دادن تمایل مبنی بر اینکه ستاره‌ای در کهکشان راه‌شیری بعد از مرگ به نامشان نام‌گذاری شود (مطالعه دوم) و علاقه‌مندی به چهره‌های مشهور (مطالعه سوم) را افزایش می‌دهد.

براساس فرضیه دسترسی‌پذیری افکار مرتبط با مرگ (DTA)، یک پیش‌بینی صورت می‌گیرد، که در مفروضه ۲-الف به آن اشاره می‌کنیم:

فرضیه ۲-الف: اگر جهان‌بینی فرهنگی و حرمت خود، نگرانی از مرگ را کاهش می‌دهد، تضعیف جهان‌بینی فرهنگی و حرمت خود فرد، DTA را افزایش خواهد داد. پژوهش وِبر و همکاران (۲۰۱۶) موید این مفروضه بوده است.

پیش‌بینی‌های دیگر نیز براساس فرضیه سپرِ اضطرابی مرگ صورت گرفته است که در ادامه در قالب چهار مفروضه به آنها اشاره خواهیم کرد.

فرضیه ۳-الف: افزایش اعتقاد افراد به جاودانگی نمادین یا واقعی، تاثیر برجستگی مرگ بر دفاع‌های جهان‌بینی فرهنگی و حرمت خود را کاهش می‌دهد. این مفروضه طی سه مطالعه متوالی مورد بررسی قرار گرفته و تایید شده است (دچسنِ[۸] و همکاران، ۲۰۰۳). در ابتدا افراد بعد از محرک MS، بازخوردهای مثبتی که به صفات شخصیت‌شان ارائه می‌شد، درست و معتبر می‌دانستند (افزایش دفاعِ حرمت خود). با این حال، زمانی که با گفتن تجربیات نزدیک مرگ، آزمودنی‌ها را متقاعد کردند که زندگی پس از مرگ حقیقت دارد (افزایش باور به جاودانگی حقیقی)، گرایش اغراق‌آمیز مثبت ارزیابی کردن خود، کاهش یافت. در مطالعه سوم، پژوهشگران مشاهده کردند که افزایش باور آزمودنی‌ها به زندگی پس از مرگ با کاهش میل به ثروت (مصداقی از کاهش نیاز به دفاع حرمت خود) و کاهش گرایش به مجازاتِ افراد متجاوز (کاهش دفاع جهان‌بینی فرهنگی) ارتباط دارد. با این وجود، تاکنون پژوهشی برای بررسی جاودانگی نمادینِ این مفروضه انجام نشده است. پژوهش در این حوزه چنین مفروضه‌ای خواهد داشت: بالا بردن باور افراد در مورد اینکه بازنمایی‌های نمادین خود[۹] (دستاوردها[۱۰]) در آینده، بعد از مرگ فرد نیز باقی خواهند ماند، موجب کاهش تاثیر MS بر دفاع‌های جهان‌بینی فرهنگی و حرمت خود خواهد شد.

فرضیه ۳-ب: تقویت باور افراد به جاودانگی حقیقی یا نمادین، باعث می‌شود محرک MS، دردسترس بودن افکار مرتبط با مرگ (DTA) را کاهش دهد. مطالعه هیز (۲۰۱۶)، در مورد میل به ستایش فرد متوفی، عملا تلویحاتی در این زمینه دارد. تصور اینکه یکی از نزدیکان فرد فوت کرده است (در مقابل تصور زنده بودن آن برای شرایط گروه کنترل)، موجب افزایش DTA خواهد شد؛ مگر اینکه، آزمودنی بعد از این تصویرسازی، فرصت تعریف و ستایش از او را داشته باشد، که در این حالت DTA بالا نمی‌رود (هیز، ۲۰۱۶؛ مطالعه

[1] liking
[2] valuing
[3] affectations
[4] ephemeral
[5] antique
[6] McCabe & Spina
[7] Kosloff, Cohen & Landau
[8] Dechesne
[9] symbolic representation of self
[10] achievements

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1400.10.3.1.5]

سوم). بنابراین، تقویت تصویر جاودانگی نمادین برای فردی که دوستشان داریم (در اینجا یعنی داشتن فرصت برای ستایش و تعریف از متوفی خیالی)، زمینه‌ای را فراهم می‌کند تا محرک یادآورنده مرگ (MS) نتواند دسترسی‌پذیری افکار مرگ (DTA) را بالا ببرد.

فرضیه ۳-ج: تقویت باور افراد به جاودانگی حقیقی یا نمادین، باعث کاهش "اثر چِندش از طبیعت حیوانی[۱]" بر دسترسی‌پذیری افکار مرگ (DTA) و کاهش احساس چِندش خواهد شد. در این پیش‌بینی برآمده از نظریه TMT، ما ریشه چِندش از بعضی از محرک‌ها (مثلا تصور مدفوع[۲] یا قی کردن[۳] انسان) را درک می‌کنیم. عملا این محرک‌ها تداعی‌کننده این است که انسان نیز مانند دیگر حیوانات، ماهیتی مادی و حیوانی دارد و نهایتا سرنوشتی همچون آنها خواهد داشت، یعنی زوال و مرگ. پژوهش‌ها نشان داده است که مواجهه با این نوع محرک‌های چِندش‌آور و در عین حال معطوف کردن توجه آزمودنی به شباهت‌های بین انسان و حیوان، DTA را بالا خواهد برد (کاکس، گلدنبرگ، پیزینسکی و وِیز[۴]، ۲۰۰۷). متقابلا، تقویت باور به جاودانگی حقیقی یا نمادین (وجه تمایز حیوان و انسان)، میزان DTA و چندش‌آور ارزیابی کردن محرک‌هایی را که به فرد ارائه شده است، کم می‌کند.

فرضیه ۳-د: تضعیف دفاع‌های جهان‌بینی فرهنگی و حرمت خود برآمده از آن، ویژگی محافظت‌کنندگی آنها در مقابل افکار مرتبط با مرگ را کاهش می‌دهد. در این مفروضه، تاکید بر ذات جاودانه‌گرایانه‌یِ جهان‌بینی فرهنگی و حرمت خود مرتبط با آن صورت گرفته که زمینه‌ساز کاهش نگرانی از مرگ خواهد بود. یکی از راهبردها برای تضعیف این سازه‌های دفاعی، القاء این نکته به آزمودنی‌هاست که جهان‌بینی فرهنگی فعلی‌شان و حرمت خود برآمده از آن، گذرا و موقتی است (جاودان نیست) و احتمالا نسل‌های آینده اعتقادی به این مبانی جهان‌بینی نخواهند داشت (هِیز، اسچیمل، ویلیامز، هاوارد، وِبر و فوچر[۵]، ۲۰۱۵).

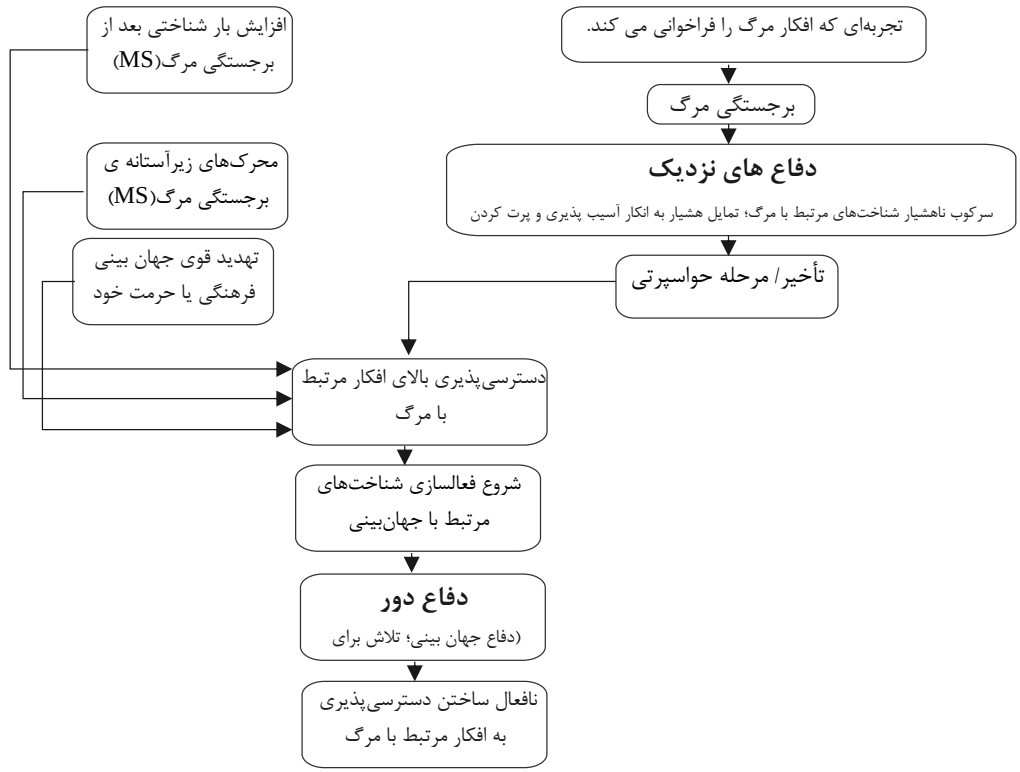
مدل پردازش دوگانه[۶]: دفاع‌های دور[۷] و نزدیک[۸]

براساس نظریه‌ی TMT، افراد تلاش می‌کنند تا افکار مرتبط با مرگ را سرکوب کنند، ولی این راهبرد صرفا بازه زمانی کوتاهی پاسخگو خواهد بود. بعد از این زمان، به راه‌حلی طولانی‌مدت نیاز است. از این رو افراد از دفاع جهان‌بینی فرهنگی استفاده می‌کنند. شواهدی وجود دارد که این توالی دو مرحله‌ی را ثابت می‌کند (گرینبرگ و همکاران، ۱۹۹۴؛ به نقل از روتلج و وِس، ۲۰۱۹). در پژوهشی از آزمودنی‌ها خواسته شد در مورد مرگ خودشان (MS) یا در مورد نگاه کردن به تلویزیون بنویسند. سپس نظرشان در مورد افراد برون‌گروهی[۹] سوال شد. اما برای این سوال پرسیدن، دو راهبرد متفاوت اتخاذ شد. راهبرد اول این بود که از یکسری افراد بلافاصله بعد از مواجهه با MS نظرشان را در مورد افراد برون‌گروهی پرسیدند و در راهبرد دوم، یک فاصله زمانی بین محرک MS و اظهارنظر در مورد افراد برون‌گروهی وجود داشت. همانگونه که انتظار می‌رفت، نگرش‌ها در هر دو گروه آزمایشی (MS، مواجهه با محرک یادآورنده مرگ)، نسبت به افراد برون‌گروهی منفی بود؛ بخصوص زمانی که بین ارائه محرک MS و سنجش نگرش یک فاصله زمانی و تاخیر[۱۰] وجود داشت. گروه آزمایشی بدون تاخیر، نسبت به گروه با تاخیر، نگرش منفی کمتری به افراد برون‌گروهی نشان دادند (منظور از تاخیر، ایجاد فاصله بین MS و سنجش نگرش نسبت به افراد برون‌گروهی است). طبق نظریه‌ی TMT، افرادی که با MS مواجه می‌شوند، ابتدا، تلاش برای سرکوب، انکار و یا حواسپرتی از افکار مرتبط با مرگ نشان می‌دهند، تا این افکار از سطح هشیار[۱۱] خارج شوند. با دادن زمان، افکار مرتبط با مرگ دردسترس هشیاری فرد نخواهند بود. اما این افکار همچنان دسترسی‌پذیری بالایی دارند، این بار در سطحی ناهشیار[۱۲]. از این رو، افراد

[1] effect of animal nature disgust
[2] excrement
[3] vomit
[4] Cox & Weise
[5] Williams, Howard & Faucher
[6] . dual-process model
[7] distal
[8] . Proximal
[9] outgroup
[10] Delay
[11] conscious
[12] non-conscious

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1400.10.3.1.5]

وحشتِ ناهشیاری را تجربه کرده و متعاقبا مکانیزم دفاعی جهان‌بینی فرهنگی برای محافظت بکار برده می‌شود. بر اساس نظریه‌ی TMT، افراد دفاع‌های نزدیک همچون سرکوب را برای خارج کردن افکار مرگ از هشیاری و دفاع‌های دور یعنی جهان‌بینی فرهنگی و حرمت خود برآمده از آن را برای محافظت در مقابل وحشت حاصل از افکار ناهشیار مرگ استفاده می‌کنند. به پردازش در این دو سطح، مدل پردازش دوگانه گفته می‌شود (شکل ۱).



شکل ۱. مدل پردازش دوگانه (به نقل از راتلج و وِس، ۲۰۱۹)

انتقادات وارد بر نظریه‌ی TMT

نظریه‌ی TMT، یک نظریه ابطال‌ناپذیر است. در حقیقت، نتایجی که واضحا برخلاف پیش‌بینی نظریه است، نیز به عنوان یافته‌های موید آن تفسیر شده‌اند. به عنوان مثال، گرینبرگ، سیمون، پیزینسکی، سولومون و کتل[1] (۱۹۹۲، مطالعه اول)، ابتدا افراد را در مواجهه با محرک یادآورنده مرگ یا محرکی خنثی قرار داده و سپس از آنها خواستند که مطلوبیت افراد درون‌گروهی[2] و برون‌گروهی[3] را درجه‌بندی کنند. گروه‌های آزمودنی، دانشجویانی با گرایشات سیاسی محافظه‌کار (گروه ۱) یا لیبرال (گروه ۲) بودند. انتظار می‌رود که تحت تاثیر MS، افراد اتصال بیشتر با افراد درون‌گروهی و حالت دفاعی نسبت به اعضای برون‌گروهی داشته باشند. افراد گروه ۱ (محافظه‌کاران) مطابق این انتظار عمل کردند، اما گروه دوم (لیبرال) اینگونه نبودند و اتفاقا مطلوبیت گروه محافظه‌کار را بالا نیز درجه‌بندی کردند. یافته‌ای که به‌وضوح خلاف مفروضه‌ی TMT است. اما پژوهشگران در تبیین این یافته، به این نکته اشاره کرده‌اند که افراد گروه لیبرال اتفاقا براساس جهان‌بینی فرهنگی خود (تحمل و استقبال از مخالف) عمل کرده‌اند. همانگونه که مشاهده می‌شود گروه لیبرال، چه گروه محافظه‌کار را

[1] Simon & Chatel
[2] ingroup
[3] outgroup

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1400.10.3.1.5]

نامطلوب ارزیابی کند (حمله نسبت به جهان‌بینی برون‌گروهی) و چه آنها را مطلوب بداند (دفاع از جهان‌بینی فرهنگی درون‌گروهی مبنی بر تحمل)، مفروضه نظریه‌ی TMT صحیح قلمداد می‌شود. در مطالعه دیگر، آزمونی‌هایی از ارتش اسرائیل، با محرک MS مواجه شده و سپس عملکرد آنها در آزمونِ رانندگیِ شبیه‌سازی شده[1]، بررسی شد (تابمن-بن-اری، فلوریان و میلکولینسر[2]، ۱۹۹۹). طبیعتا، به دلیل دسترس‌پذیر شدن افکار مرگ، مطابق نظریه‌ی TMT انتظار می‌رود رانندگی افراد با دقت بیشتر و محافظه‌کارانه باشد. یافته برعکس این انتظار بود. به‌نحوی که اتفاقا آزمودنی‌ها با سرعت بیشتر و بی‌دقتی رانندگی می‌کردند. پژوهشگران در تبیین یافته‌ی پژوهش به این نکته اشاره کردند که افراد برای نشان دادن مهارت‌شان به دیگر سربازان (دفاع حرمت خود) و متقابلا بالا رفتن مطلوبیت‌شان بین اعضای گروه، اینگونه رانندگی کرده‌اند. این پژوهش‌ها و یافته‌های دیگر نشان می‌دهند که یکی از مشکلات عمده نظریه‌ی TMT، ابطال‌ناپذیری است؛ به گونه‌ای که نظریه، تبیین خود را متناسب با یافته‌ها انجام می‌دهد (اول باید نتایج مشخص شود و بعد تبیین نماید). برای تبیین نیز، صرفا به بخشی از جهان‌بینی فرهنگی آزمودنی که تسهیل‌گر تبیین خواهد بود، اشاره می‌شود.

نظریه‌ی TMT، نه تنها یافته‌های مغایر را برای تایید خود به کار برده است، یافته‌هایی را نیز که نتایج مبهم داشته‌اند، به عنوان موید دیدگاهش معرفی کرده است. در مطالعه‌ای آزمودنی‌ها را در مواجهه با MS قرار داده و سپس از آنها خواستند تا چیزی را تمیز کنند (گرینبرگ، پورتئوس، سیمون، پیزینسکی و سولومون[3]، ۱۹۹۵). در دسترس آزمودنی‌ها صرفا پرچم کشورشان (آمریکا) وجود داشت. انتظار می‌رفت که در مواجهه با MS، به دلیل برانگیختن دفاع جهان‌بینی، افراد گروه آزمایش کمتر از گروه کنترل از پرچم برای تمیز کردن استفاده کنند. اما نتیجه مغایر این بود، بنحوی که بین گروه آزمایشی و گروه کنترل تفاوتی در این زمینه وجود نداشت. تنها تفاوت این بود که گروه آزمایش اذعان کردند در حین استفاده از پرچم برای تمیز کردن اضطراب بیشتری داشتند و پژوهشگران همین امر را برای تایید نظریه در نظر گرفته و تبیینی مبتنی بر آن ارائه کردند. آیا می‌توان این را به عنوان تاییدی برای نظریه در نظر گرفت؟ در این صورت برای اثبات ادعای نظریه متغیر وابسته (استفاده از پرچم) را به متغیر وابسته‌ی دیگر (سطح اضطراب)، تغییر داده‌ایم. به این ترتیب یافته‌ای مبهم را با تغییر متغیر وابسته تبیین نموده و تاییدی برای نظریه ارائه داده‌ایم.

کل نظریه‌ی TMT بر این استوار است که افراد با انگیزه می‌شوند، چراکه یک وحشت زیربنایی وجود دارد. در حقیقت زمانی که از آزمودنی‌ها بعد از مواجهه با MS در مورد احساسات‌شان سوال می‌شود، هیچ تفاوتی بین گروه آزمایشی (گروه MS) و گروه کنترل مشاهده نمی‌شود. پژوهشگران ابتدا به ناهشیار بودن این وحشت اشاره کردند (پیزینسکی، گرینبرگ و سولومون، ۱۹۹۹) و سپس اضطرابِ بالقوه و نه وحشت را به عنوان متغیری که برانگیزاننده دفاع جهان‌بینی فرهنگی است مطرح نمودند (گرینبرگ و همکاران، ۲۰۰۳). با این وجود، شرایط برای نظریه‌ی TMT بدتر هم می‌شود، چراکه پژوهش‌ها نشان داده‌اند که تاثیر محرک MS بر وضعیت‌های عاطفی آزمودنی‌ها، به ندرت منفی‌تر از گروه کنترل بوده است. حتی بعضی از پژوهش‌ها گزارش داده‌اند که آزمودنی‌ها بعد از مواجهه با MS، احساسات مثبت بیشتری را تجربه کرده‌اند (دِوال و بومیستر[4]، ۲۰۰۷).

بورک، مارتِنز و فاوچِر[5] (۲۰۱۰) در یک فراتحلیل بر روی ۲۷۷ پژوهشِ TMT که جهت بررسی اندازه اثر محرک یادآورنده مرگ (MS) و تعیین اهمیت متغیرهای میانجی انجام شد، برای MS، اندازه اثر ۰.۳۵ به دست آورند. این اندازه اثر موجب می‌شد که محرک MS در یک‌چهارم بالای تاثیر در روانشناسی به صورت کلی قرار گیرد و نظریه‌ی TMT در بین صد نظریه‌ی برتر شخصیت و روانشناسی اجتماعی رتبه هشتادم را داشته باشد. یِن و چِنگ[6] (۲۰۱۳) فراتحلیل دیگری برای بررسی یافته‌های نظریه‌ی TMT انجام دادند. برای بررسی دقیق‌تر اندازه‌ی اثر MS، پژوهش‌ها را، همانگونه که در جدول ۱ مشاهده می‌کنید، به سه دسته تقسیم کردند. دسته اول پژوهش‌هایی بودند که توسط خودِ صاحبنظران نظریه انجام شده بود (آرنت، گلدنبرگ، گرینبرگ، لاندا، پیزینسکی و سولومون). دسته دوم پژوهش‌هایی بودند که پژوهشگرانی اسرائیلی داشته و در عین حال از صاحبنظران اصلی نظریه نبودند (فلوریان، هرسچبرگر، میکولینسر و تابمن-بن-اری[7]). دسته

[1] simulated driving test
[2] Taubman Ben-Ari, Florian, and Mikulincer
[3] Porteus
[4] DeWall & Baumeister
[5] Burke, Martens & Faucher
[6] Yen & Cheng
[7] Hirschberger

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1400.10.3.1.5]

سوم پژوهش‌ها مواردی را شامل می‌شد که نه در دسته اول و نه دسته دوم قرار می‌گرفتند. نتایج این فراتحلیل نشان داد که پژوهش‌هایی که توسط گروه اول (خودِ صاحبنظران) انجام شده، دارای بالاترین اندازه اثر ۰.۴ بوده و اندازه اثرهای پژوهش‌های دیگر ۰.۳ بوده است. جالب‌تر اینکه اندازه اثر MS در پژوهش‌هایی که در آسیا اجرا شده بودند، در حدود ۰.۰۵ بود.

جدول ۱. تفکیک اندازه اثر MS براساس گروه‌های مختلف پژوهشی (یِن و چِنگ، ۲۰۱۳)

	اندازه اثر (r)
بورک و همکاران (۲۰۱۰)	
۲۷۷ پژوهش TMT	۰.۳۵
یِن و چِنگ (۲۰۱۳)	
پژوهش‌های صاحبنظران TMT	۰.۴۱
گروه پژوهش‌گران اسرائیلی	۰.۳۰
دیگر گروه‌های پژوهشی	۰.۳۰
یِن و چِنگ (۲۰۱۰)	
آزمودنی‌های آسیایی	۰.۰۵

براساس نظریه‌ی TMT، ارائه محرک MS، دسترسی‌پذیری افکار مرتبط با مرگ را بیشتر کرده و همین امر باعث می‌شود آزمودنی نسبت به اعضای برون‌گروهی نگرش منفی‌تری را گزارش کند. این مفروضه در تعدادی از پژوهش‌ها تایید و در تعدادی دیگر رد شده است. به عنوان مثال، مطالعه‌ای به بررسی تاثیر محرک MS بر قضاوت در مورد متخلفین و میزان تنبیهی که آزمودنی‌ها برای آنها در نظر می‌گرفتند، پرداخت. ملاحظه شد که سخت‌رویی[1] می‌تواند از قضاوت منفی و در نظر گرفتن تنبیه شدید جلوگیری کند. محرک MS در تمام آزمودنی‌ها دسترسی‌پذیری افکار مرگ را بالا برده بود، اما نگرش منفی نسبت به افراد متخلف (افراد برون‌گروهی) صرفا در گروه افراد با سخت‌رویی پایین بیشتر شده بود (فلوریان، میکولینسر و هرسچبرگر، ۲۰۰۱). سخت‌رویی به عنوان یک سازه شخصیتی در نظر گرفته می‌شود که به افراد در مواجهه با چالش‌های تنش‌زای زندگی کمک می‌کند، بنحوی که فرد می‌تواند جهت مقابله با مشکلات، با در اختیار داشتن منابع مفید شخصیتی، به دنبال راه‌حل باشد (کوباسا، مَدی و کان[2]، ۱۹۸۲).

نظریه‌ی TMT ادعا دارد که مفروضاتش جهان‌شمول است. به این معنا که تمام انسان‌ها، در همه جا و در تمام زمان‌ها در اثر مواجهه با محرک MS، برانگیخته می‌شوند تا از خود دفاع کرده و جاودانگی کسب نمایند. اما پژوهش‌هایی یافته‌ای مغایر این مفروضه را نشان داده‌اند. به عنوان نمونه، یِن و چِنگ (۲۰۱۰)، به پژوهشی در تایوان اشاره می‌کنند که نتایج رد کننده‌ی این مفروضه بود. در این کشور، افراد یا به تناسخ[3] اعتقاد دارند یا مرگ را به عنوان فرآیندی کاملا طبیعی از مسیر زندگی پذیرفته‌اند. زمانی که آزمودنی‌ها با محرک MS (گروه آزمایش) یا با محرکی نامرتبط با مرگ (گروه کنترل) مواجه شدند و سپس نظرشان در مورد دو مقاله‌ای که یکی موید تایوانی‌ها[4] و دیگری ضدِ آنها بود، پرسیده شد، صرفنظر از اینکه آزمودنی‌ها در کدام گروه باشند، تمام افراد پژوهش به یک اندازه مقاله موید تایوانی‌ها را مطلوب‌تر ارزیابی کردند. این در حالیست که انتظار می‌رود محرک MS، تمایلات درون‌گروهی آزمودنی‌های گروه آزمایشی را بیش از گروه کنترل افزایش دهد. همچنین پژوهش‌هایی که در ایران صورت گرفته است، مفروضات این نظریه را تایید نکرده‌اند (امیربیگی، قربانی و بشارت، ۱۳۹۴؛ محمدی، قربانی و عبدالهی، ۱۳۸۹؛ توکلی، قربانی و بهرامی احسان، ۱۳۹۲؛ سبزه‌آرای، ابوالقاسمی و محمدی، ۱۳۹۳). در تبیین یافته‌های این پژوهش‌ها، به موضوعات مرتبط با تفاوت‌های فرهنگی اشاره شده است (امیربیگی و همکاران، ۱۳۹۴؛ محمدی و همکاران، ۱۳۸۹).

[1] hardiness
[2] Kobasa, Maddi & Kahn
[3] reincarnation
[4] pro-Taiwanese

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1400.10.3.1.5]

این نظریه تبیین‌های جایگزین را نیز نادیده گرفته است. در یک پژوهش، وجود پیام‌های هشداردهنده بر روی بسته‌های سیگار، برای آزمودنی‌ها در نقش محرک MS ظاهر شده بود. با وجود این پیام‌ها، مصرف سیگار در بسیاری از افراد بیشتر شده بود. پژوهشگران در تبیین این یافته به نقش حرمت خود اشاره داشته و ادعا کردند که افرادی که سیگار کشیدن یکی از مولفه‌های حرمت خودشان است، برای دفاع از خود در مقابل محرک MS، بیشتر سیگار کشیده‌اند (هانسِن، وینزِلر و توپولینسکی[۱]، ۲۰۱۰). در پژوهشی مشابه همین یافته تکرار شد، ولی پژوهشگران در تبیین به این نکته اشاره کردند که پیام‌های روی بسته سیگار به عنوان محرک‌های تهدیدکننده آزادی[۲] آزمودنی ظاهر شده، که متقابلا واکنشِ مقاومتی آزمودنی را به همراه داشته و موجب بیشتر شدن مصرف سیگار شده است. همانگونه که مشخص است، در تبیین دوم بدون اشاره به اثرِ محرک MS، پژوهشگران یافته خود را تبیین کردند (ارکگ-هارن و استید[۳]، ۲۰۱۱).

یافته‌هایی وجود دارد که اذعان دارند اثر محرک MS، صرفا در صورتِ وجود نوعی عدم اطمینان[۴] است. در پژوهشی آزمودنی‌ها با MS مواجه شده و سپس در مورد میزان همانندسازی‌شان با فرهنگ آمریکایی سوال شده بود. افزایش میزان همانندسازی[۵] تنها در آزمودنی‌هایی ملاحظه شده بود که در مورد زندگی پس از مرگ نامطمئن بودند. به بیان دیگر، MS در افرادی که اعتقادی به زندگی پس از مرگ نداشتند یا برعکس کاملا اعتقاد داشتند، موجب افزایش همانندسازی نشده بود (همانندسازی با فرهنگ آمریکایی، برای آزمودنی آمریکایی، به عنوان استفاده از جهان‌بینی فرهنگی در نظر گرفته می‌شود) (هاهمن و هاگ[۶]، ۲۰۱۱).

زمانی که متغیر آزمایشی (مثلا متنی که به عنوان محرک یادآورنده مرگ ارائه می‌شود) به زبانی غیر از انگلیسی ترجمه می‌شود، واژه‌ها تغییر کرده و بعضا آن عدم‌اطمینانی که واژه‌های انگلیسی در متن اصلی دارند، در زبان مقصد وجود ندارد. همین امر زمینه‌ساز کمتر شدن اثر محرک MS بر آزمودنی خواهد شد (رابین[۷]، ۲۰۱۸).

مواجهه با مرگ در زندگی واقعی با آنچه نظریه‌ی TMT پیش‌بینی می‌کند، نتایج همسویی ندارد. تجربه نزدیک مرگ[۸] (NDE)، موجب گشودگی نسبت به دیگران، کمتر دفاعی بودن و بعضا کنار گذاشتن ارزش‌های مختص فرهنگِ فرد می‌شود. در افرادی که تجربه نزدیک مرگ را داشته‌اند، تغییراتی فلسفی و رفتاری مشاهده می‌شود، بنحوی که مفهوم خود، دیگری، ماهیت زندگی و زمان دگرگون می‌شود (فورن[۹]، ۱۹۸۷؛ به نقل از مورِ و گریسون[۱۰]، ۲۰۱۷). تجربیات NDE برای اینکه بتوانند این تغییرات را موجب شوند باید دو ویژگی داشته باشند: ۱) تجربه‌ای کاملا روشن و قانع‌کننده با مرگ (گریسون و استیوسون[۱۱]، ۱۹۸۰؛ به نقل از پرنیا[۱۲]، ۲۰۱۷) ، ۲) پذیرش مرگ (نویز[۱۳]، ۱۹۸۰؛ به نقل از پرنیا، ۲۰۱۷). محرک یادآورنده‌ی مرگ که در نظریه‌ی TMT ارائه می‌شود، افکار انتزاعی افراد را فراخوانی کرده و با این فراخوانی، دفاع‌های جهان‌بینی راه‌اندازی می‌شوند (کوزولینو[۱۴]، ۲۰۰۶؛ بلاکی و کوزولینو[۱۵]، ۲۰۱۱؛ کوزولینو، داون، استپلز، مِیرز و سمبوچی[۱۶]، ۲۰۰۴). تجربیات نزدیک به مرگ، مداخلات طبیعی برای فرد به همراه دارد که او را به سمت تجربه‌ای عینی و شخصی‌تر با مرگ هدایت می‌کند. مداخله‌ای که کوزولینو و همکاران (۲۰۰۶) برای مواجهه عینی‌تر با مرگ طراحی کرد، مداخله "تامل در مرگ[۱۷]"

[1] Hansen, Winzeler, and Topolinski
[2] freedom
[3] Erceg-Hurn & Steed
[4] Uncertainty
[5] identification
[6] Hohman & Hogg
[7] Rubin
[8] near death experience (NDE)
[9] Furn
[10] Moore & Greyson
[11] Stevenson
[12] Parnia
[13] Noyes
[14] Cozzolino
[15] Blackie
[16] Staples, Meyers & Samboceti
[17] death reflection (RD)

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1400.10.3.1.5]

(RD) نام دارد. آزمودنی‌هایی که با محرک یادآورنده مرگ به شیوه‌ی DR مواجه شدند، در مقایسه با مواجهه بصورت MS، کاهش حرص[۱]، افزایش معنویت و شکرگزاری نشان دادند (فاریس، واتکینز، وِبر و فُره[۲]، ۲۰۱۱).

با وجود اینکه نظریه‌ی TMT دغدغه‌هایی در حوزه وجودگرایی[۳] همچون مرگ، زندگی و میل به جاودانگی دارد، اما جریانِ اصلی[۴] وجودگرایی ادعاهایی متفاوت از نظریه‌ی TMT ارائه کرده است. طبق این نظریه ترس از مرگ به دلیل تهدید به نابودی و عدمِ "خود[۵]" است. حال آنکه تفکر وجودگرایانه دلیل این ترس را ریشه در بی‌اعتبارسازی برنامه‌ها، ارزش‌ها و انتخاب‌های فرد در اثر مرگ و میرایی می‌داند (هایدگر[۶]، ۱۹۸۲؛ کیرکیگارد[۷]، ۱۹۶۱؛ به نقل از مارتین و وان دِن بوس[۸]، ۲۰۱۴). نظریه‌ی TMT، ادعا دارد که افراد به دلیل میل به جاودانگی، ارزش‌های فرهنگی را می‌پذیرند. حال آنکه تفکر وجودگرا، ریشه پذیرش ارزش‌های فرهنگی را در تمایل انسان به اجتناب از عدم اطمینان می‌داند (هایدگر، ۱۹۸۲؛ کیرکیگارد، ۱۹۶۱؛ به نقل از مارتین و وان دِن بوس، ۲۰۱۴). در واقع فرهنگ برای انتخاب‌هایی که فرد اطمینانی از آنها ندارد، پاسخ‌های از پیش ساخته شده ارائه می‌دهد. طبق نظریه‌ی TMT، افراد در مواجهه با مرگ، با ارزش‌های جهان‌بینی فرهنگیِ خود هم‌هویتی بیشتری احساس می‌کنند، حال آنکه جریان اصلی وجودگرایی ادعا دارد، افراد در مواجهه با محرک یادآورنده مرگ، بعضا ارزش‌های جهان‌بینی خود را رها می‌کنند.

بحث و نتیجه‌گیری

نظریه مدیریت وحشت بیان می‌کند که انگیزه زیربنایی افراد میل به بقاست. از این رو، مرگ برای افراد وحشت به‌وجود می‌آورد. افراد برای دفاع از خود در مقابل وحشت از نیستی، مبتنی بر مدل پردازش دوگانه، در دو سطح برانگیخته می‌شوند. در سطح هشیار از دفاع‌های نزدیک استفاده می‌کنند، همچون حواسپرتی و انکار. زمانی که افکار دیگر در سطح هشیاری نباشند، به دلیل اینکه همچنان افکار مرگ دسترسی‌پذیری بالایی دارند، فرد از دفاع‌های دور که شامل جهان‌بینی فرهنگی و حرمت خود است، بهره می‌برد. این نظریه سه فرضیه اصلی دارد که عبارتند از: فرضیه سپر اضطرابی، دسترسی‌پذیری افکار مرتبط با مرگ و فرضیه برجستگی مرگ.

انتقادهای مهمی از این نظریه شده است. نظریه‌ی TMT، یک نظریه‌ی ابطال‌ناپذیر است. با توجه به مبهم بودن تعریف جهان‌بینی فرهنگی و حرمت خود برآمده از آن، یافته‌ها را می‌توان با یک بُعد از ابعاد متغیرهای فرهنگی آزمودنی تطبیق داد. علاوه بر این، پژوهشگران گاها نتایجی را برای تایید نظریه ارائه کرده‌اند که از شفافیت لازم برخوردار نبوده و مبهم است. مثلا برای تبیین یافته‌ها با تغییر متغیر وابسته به متغیری دیگر، تبیین صورت گرفته که این برای نظریه یک نقطه ضعف است. نظریه‌پردازان دیگر در اینکه ضرورتا یک وحشت از نیستی و عدم، انگیزش رفتارهای فرد است، تردید کرده و شواهد متقنی هم برای این داعیه ارائه نشده است. باید به این نکته نیز اشاره کرده که اندازه اثر محرک یادآورنده مرگ، همان اندازه‌ای که نظریه‌پردازان اصلی در پژوهش‌هایشان گزارش کرده‌اند، به دست نیامده و بعضا در فرهنگ‌های شرقی مقدار عددی آن به شدت محدود بوده است. بعضا یافته‌ها در حوزه حرمت خود برآمده از فرهنگ و فرضیه دسترسی‌پذیری افکار مرتبط با مرگ نتایجی ضد و نقیض داشته که نظریه در یکپارچه کردن آنها ناتوان بوده است. یافته‌های پژوهش را می‌توان به صورت مناسب با مفاهیم نامرتبط با مرگ نیز تبیین کرد که نظریه نگاهی به تبیین‌های جایگزین نداشته است. نظریه ادعا دارد که مفروضاتش جهان‌شمول است، حال آنکه در فرهنگی‌های غیرغربی نتایج موید نظریه نبوده است و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، می‌توان گفت یافته‌ها مبهم و ضد و نقیض است. بدون در نظر گرفتن ملاحظات فرهنگی، ناهمگونی در نتایج دور از ذهن نخواهد بود. در نهایت یک نقد بسیار مهم و حیاتی برای نظریه‌ی TMT، از یافته‌های تجربیات نزدیک مرگ (NDE) صورت می‌گیرد. جایی که برخوردی جدی با

[1] greed
[2] Frias, Watkins & Froh
[3] existential
[4] mainstream
[5] Self
[6] Heidegger
[7] Kierkegaard
[8] Martin & Van den Bos

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1400.10.3.1.5]

محرک مرگ صورت می‌گیرد، اما بروندادها منطبق با پیش‌بینی‌های این نظریه نیست. با توجه به تمام مطالبی اشاره شد، با وجود نگرش جالب و یافته‌های تحسین برانگیز این نظریه، ایراداتی اساسی وجود دارد که نیاز به بررسی و مداقه‌ی بیشتر دارد.

منابع

امیربیگی، م؛ قربانی، ن؛ بشارت، م. (۱۳۹۴). تاثیر محرک یادآورنده مرگ بر حرمت‌خود. *مجله علوم روانشناختی*. ۱۴(۵۶)، ۵۰۳-۴۹۴.

توکلی، ف؛ قربانی، ن؛ بهرامی احسان، ه. (۱۳۹۲). تاثیر مرگ‌آگاهی بر میزان بهوشیاری موقعیتی و خودشناسی انسجامی موقعیتی در بیماران مبتلا به مولتیپل اسکلروزیس (MS). *پایان نامه کارشناسی ارشد*. دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی. دانشگاه تهران.

سبزه‌آرای لنگرودی، م؛ ابوالقاسمی، ع؛ محمدی، م. (۱۳۹۳). بررسی فرضیه‌های بنیادین نظریه مدیریت وحشت. *مجله پژوهش‌های روانشناسی اجتماعی*. ۴(۱۳)، ۳۱-۴۵.

محمدی، م؛ قربانی، ن؛ عبدالهی، ع. (۱۳۸۹). برجستگی مرگ و حرمت خود: یک مطالعه آزمایشی. *مجله روانشناسی تحولی*. ۷(۲۵)، ۶۴-۵۷.

Ben-Ari, O. T., Florian, V., & Mikulincer, M. (1999). The impact of mortality salience on reckless driving: A test of terror management mechanisms. *Journal of personality and social psychology*, *76*(1), 35.

Blackie, L. E., & Cozzolino, P. J. (2011). Of blood and death: A test of dual-existential systems in the context of prosocial intentions. *Psychological science*, *22*(8), 998-1000.

Burke, B. L., Martens, A., & Faucher, E. H. (2010). Two decades of terror management theory: A meta-analysis of mortality salience research. *Personality and Social Psychology Review*, *14*(2), 155-195.

Cox, C. R., Goldenberg, J. L., Pyszczynski, T., & Weise, D. (2007). Disgust, creatureliness and the accessibility of death-related thoughts. *European Journal of Social Psychology*, *37*(3), 494-507.

Cozzolino, P. J. (2006). Death contemplation, growth, and defense: Converging evidence of dual-existential systems?. *Psychological Inquiry*, *17*(4), 278-287.

Cozzolino, P. J., Staples, A. D., Meyers, L. S., & Samboceti, J. (2004). Greed, death, and values: From terror management to transcendence management theory. *Personality and Social Psychology Bulletin*, *30*(3), 278-292.

Dechesne, M., Pyszczynski, T., Arndt, J., Ransom, S., Sheldon, K. M., Van Knippenberg, A., & Janssen, J. (2003). Literal and symbolic immortality: The effect of evidence of literal immortality on self-esteem striving in response to mortality salience. *Journal of personality and social psychology*, *84*(4), 722.

DeWall, C. N., & Baumeister, R. F. (2007). From terror to joy: Automatic tuning to positive affective information following mortality salience. *Psychological Science*, *18*(11), 984-990.

Erceg-Hurn, D. M., & Steed, L. G. (2011). Does exposure to cigarette health warnings elicit psychological reactance in smokers?. *Journal of applied social psychology*, *41*(1), 219–237.

Florian, V., Mikulincer, M., & Hirschberger, G. (2001). Validation of personal identity as a terror management mechanism: Evidence that sex-role identity moderates mortality salience effects. *Personality and Social Psychology Bulletin*, *27*(8), 1011-1022.

Frias, A., Watkins, P. C., Webber, A. C., & Froh, J. J. (2011). Death and gratitude: Death reflection enhances gratitude. *The Journal of Positive Psychology*, *6*(2), 154-162.

Greenberg, J., Koole, S. L., & Pyszczynski, T. A. (Eds.). (2004). *Handbook of experimental existential psychology*. Guilford Press.

Greenberg, J., Kosloff, S., Solomon, S., Cohen, F., & Landau, M. (2010). Toward understanding the fame game: The effect of mortality salience on the appeal of fame. *Self and Identity*, *9*(1), 1-18.

Greenberg, J., Martens, A., Jonas, E., Eisenstadt, D., Pyszczynski, T., & Solomon, S. (2003). Psychological defense in anticipation of anxiety: Eliminating the potential for anxiety eliminates the effect of mortality salience on worldview defense. *Psychological science*, *14*(5), 516-519.

Greenberg, J., Porteus, J., Simon, L., Pyszczynski, T., & Solomon, S. (1995). Evidence of a terror management function of cultural icons: The effects of mortality salience on the inappropriate use of cherished cultural symbols. *Personality and Social Psychology Bulletin*, *21*(11), 1221-1228.

Greenberg, J., Pyszczynski, T., & Solomon, S. (1986). The causes and consequences of a need for self-esteem: A terror management theory. In *Public self and private self* (pp. 189-212). Springer, New York, NY.

Greenberg, J., Simon, L., Pyszczynski, T., Solomon, S., & Chatel, D. (1992). Terror management and tolerance: Does mortality salience always intensify negative reactions to others who threaten one's worldview?. *Journal of personality and social psychology*, *63*(2), 212.

Hansen, J., Winzeler, S., & Topolinski, S. (2010). When the death makes you smoke: A terror management perspective on the effectiveness of cigarette on-pack warnings. *Journal of experimental social psychology*, *46*(1), 226-228.

Hayes, J. (2016). Praising the dead: On the motivational tendency and psychological function of eulogizing the deceased. *Motivation and Emotion*, *40*(3), 375-388.

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1400.10.3.1.5]

Hayes, J., & Schimel, J. (2018). Unintended effects of measuring implicit processes: The case of death-thought accessibility in mortality salience studies. *Journal of Experimental Social Psychology*, *74*, 257-269.

Hayes, J., Schimel, J., Williams, T. J., Howard, A. L., Webber, D., & Faucher, E. H. (2015). Worldview accommodation: Selectively modifying committed beliefs provides defense against worldview threat. *Self and Identity*, *14*(5), 521-548.

Hohman, Z. P., & Hogg, M. A. (2011). Fear and uncertainty in the face of death: The role of life after death in group identification. *European Journal of Social Psychology*, 41, 751‑760.

Kobasa, S. C., Maddi, S. R., & Kahn, S. (1982). Hardiness and health: a prospective study. *Journal of personality and social psychology*, *42*(1), 168.

Lifshin, U., Greenberg, J., Soenke, M., Darrell, A., & Pyszczynski, T. (2018). Mortality salience, religiosity, and indefinite life extension: Evidence of a reciprocal relationship between afterlife beliefs and support for forestalling death. *Religion, Brain & Behavior*, *8*(1), 31-43.

Martin, L. L., & Van den Bos, K. (2014). Beyond terror: Towards a paradigm shift in the study of threat and culture. *European Review of Social Psychology*, *25*(1), 32-70.

McCabe, S., Spina, M. R., & Arndt, J. (2016). When existence is not futile: The influence of mortality salience on the longer-is- better effect. *British journal of social psychology*, *55*(3), 600-611.

Moore, L. E., & Greyson, B. (2017). Characteristics of memories for near-death experiences. *Consciousness and Cognition*, *51*, 116-124.

Parnia, S. (2017). Understanding the cognitive experience of death and the near-death experience. *QJM: An International Journal of Medicine*, *110*(2), 67-69.

Pyszczynski, T., Greenberg, J., & Solomon, S. (1999). A dual-process model of defense against conscious and unconscious death-related thoughts: an extension of terror management theory. *Psychological review*, *106*(4), 835.

Pyszczynski, T., Greenberg, J., Solomon, S., Arndt, J., & Schimel, J. (2004). Converging Toward an Integrated Theory of Self-Esteem: Reply to Crocker and Nuer (2004), Ryan and Deci (2004), and Leary (2004).

Pyszczynski, T., Solomon, S., & Greenberg, J. (2015). Thirty years of terror management theory: From genesis to revelation. In *Advances in experimental social psychology* (Vol. 52, pp. 1-70). Academic Press.

Routledge, C., & Vess, M. (Eds.). (2019). *Handbook of terror management theory*. Academic Press.

Rubin, M. (2018). Fear of self-annihilation and existential uncertainty as predictors of worldview defense: Comparing terror management and uncertainty theories. *The Journal of social psychology*, *158*(3), 298-308.

Solomon, S., Greenberg, J., & Pyszczynski, T. (1991). A terror management theory of social behavior: The psychological functions of self-esteem and cultural worldviews. *Advances in experimental social psychology*, *24*, 93-159.

Van Kessel, C., Den Heyer, K., & Schimel, J. (2020). Terror management theory and the educational situation. *Journal of Curriculum Studies*, *52*(3), 428-442.

Webber, D., Zhang, R., Schimel, J., & Blatter, J. (2016). Finding death in meaninglessness: Evidence that death-thought accessibility increases in response to meaning threats. *British journal of social psychology*, *55*(1), 144-161.

Yen, C. L., & Cheng, C. P. (2010). Terror management among Taiwanese: Worldview defence or resigning to fate?. *Asian Journal of Social Psychology*, *13*(3), 185-194.

Yen, C. L., & Cheng, C. P. (2013). Researcher effects on mortality salience research: A meta-analytic moderator analysis. *Death studies*, *37*(7), 636-652.

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.2383353.1400.10.3.1.5]